

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

همان‌گونه که بیان شد در حرمت سقط جنین نمی‌توان به آیات قتل نفس در قرآن استشهاد و استناد نمود، اما ممکن است عناوین دیگری که موجب برای حرمت است از آیات قرآن استفاده کنیم. در جلسه گذشته آیات ضرر را مورد بحث قرار داده و گفتیم از مجموع دو طایفه از آیات قرآن به خوبی استفاده می‌شود که ضرر رساندن حرام است و در اینجا همان نطفه در لحظات اولیه که در رحم زن استقرار پیدا کرده و تلقیح واقع می‌شود، از بین بردن او ضرر است یا ضرر بر خود نطفه یا ضرر بر مادر یا پدر یا صاحب نطفه است و این حرام است. البته یکی از موارد ضرر نقص است که در اینجا نقص است. اگر انگشتی را که برید ضرر است، این نطفه که می‌تواند تبدیل به یک انسان کامل بشود و از او یک مخلوقی به وجود بیاید اگر از بین برید ضرر می‌شود.

بررسی شمول عناوین دیگر در قرآن نسبت به حرمت سقط جنین

در جلسه گذشته بیان شد که سه عنوان دیگر نیز در قرآن نسبت به حرمت سقط جنین می‌توان بررسی نمود:

1. عنوان ظلم

وقتی به قرآن مراجعه می‌کنیم آیات فراوانی داریم که دلالت بر حرمت ظلم دارد. در علم اصول این مطلب آمده که هر جایی یک حکم عقلی قطعی صد در صد باشد اگر شارع نیز بر همان میزان حکم کرد این یک حکم ارشادی است که این حرف غلط و اشتباهی است؛ زیرا ممکن است شارع هم به عنوان مولا در همان موردی که عقل صد در صد حکم می‌کند به نحو قطعی، یک حکم مولوی شرعی داشته باشد و از آن جمله همین جاست. «الظلم بأقسامه حرام»؛ ظلم به خدا حرام است، ظلم به دیگران حرام است، ظلم به خود انسان حرام است.

در اینجا اگرچه عقل هم این را درک کند اما مجرد اینکه این مطلب را عقل درک می‌کند نمی‌توانیم بگوییم پس این حکم ارشادی و ارشاد به «ما حکم به العقل» است. پس آنجایی که شارع به عنوان آنه مولا یک حکمی را تشریع می‌کند حکم مولوی است. بله، یک وقت شارع به عنوان الارشاد الی حکم العقل می‌گوید این مولوی نیست، اما اگر شارع در همان مورد حکم عقل به عنوان آنه مولا حکم کند این حکم مولوی می‌شود که باید از قرائن استفاده کنیم.

به عنوان نمونه؛ در آیه شریفه: «وَلَا تَوْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ قِيَاماً لَكُمْ»^[1] ارشاد به حکم عقل است. اگر اموال‌تان را دست سفيه دادید از بین می‌برد و قوام جامعه به این اموال است. حال اگر کسی مالش را به سفيه داد مال از بین می‌رود، شارع

هم ارشاد می‌کند به این‌که مراقب باشد مال تو حفظ شود، اما اگر مال را به سفیه دادی این‌گونه نیست که کار حرامی انجام داده‌ای، باید از قرائن استفاده نمود.

بنابراین اگر پرسیده شود حکم ارشادی چیست؟ غالباً می‌گویید اگر شارع ارشاد به حکم عقل کرد حکم ارشادی است، در حالی که این‌گونه نیست. می‌گوییم اگر شارع فقط می‌خواهد ارشاد الی حکم العقل کند، مثل «لا تَوْتُوا السُّفَهَاءَ» حکم ارشادی می‌شود، اما ممکن است در مورد حکم عقلی قطعی شارع می‌گوید: من هم به عنوان شریعت خودم و به عنوان آن‌ه مولا یک حکمی صادر کنم؛ یعنی اگر کسی ظلم کرده و مخالفت با شارع کرده، چون حرمة الظلم حکم شرعی مولوی کسی که ظلم کرد استحقاق عقاب پیدا می‌کند.

به بیان دیگر، ارشاد به حکم عقلی در سلسله معلول همه‌اش ارشادی است، لذا «اطيعوا الله» ارشادی است؛ چون عقل می‌گوید باید امتثال شود. حال احکام عقلیه در سلسله علل که عقل قطعی هم هست مثل همین مسئله ظلم، عقل قطعی می‌رسد به این‌که «الظلم حرام و قبیح» این حکم ارشاد عقلی هست یا نه؟ این حکم در سلسله علل است. در همین جا می‌گویند عنوان ارشادی را دارد. می‌گوئیم در همین سلسله علل اگر عقل قطعی عقلی حکم کرد اینجا شارع هم می‌تواند، مثلاً در «لا تَوْتُوا السُّفَهَاءَ» در سلسله علل است ولی باز ارشادی است.

لذا مثال‌های زیادی وجود دارد که شارع «بعنوان آن‌ه مولا» می‌گوید: در شریعت من هم اگر ظلم کردید من عقابت می‌کنم. می‌خواهد تأسیس کند که من به عنوان آن‌ه مولا این حکم را دارم که «الظلم حرام»، عقل حکم می‌کند ولی شما اگر ظلم کردید (مثلاً مال کسی را خوردید) می‌گوئیم باید جبران کنید، اگر گفتیم حرمت ظلم مولوی نیست و عقلی است اینجا شما عقاب ندارید. شما ظلم به کسی کردید و مالش را خوردید یا او را عمدتاً کتک زدید و یا آبرویش را بردید یا هر ظلمی، باید بگوئیم این باید به همان نحوی که جبران می‌شود. لذا می‌گوئیم باید استغفار کند، اگر کسی به دیگری سیلی زد و دیگری گفت من بخشیدم، اما مسئله اخروی‌اش مانده و باید استغفار کند وگرنه نمی‌شود بگوئیم همین اندازه که او گفت من بخشیدم تمام شد، اگر ما عقلی محض بگیریم این آثار را دارد اما اگر گفتیم علاوه بر عقلی مولوی هم هست آثار دیگری هم دارد.^[2]

آیات مربوط به حرمت ظلم به نفس

در بسیاری از آیات متعلق ظلم، نفس است و ما از آیات حرمت ظلم به نفس را می‌فهمیم، مانند آیه: «و من یفعل ذلک فقد ظلم نفسه»^[3] و «و تلک حدود الله و من یتعدّ حدود الله فقد ظلم نفسه»^[4]، یک حرامی مقدمه یک حرام بزرگتر است. انسان واجب است که حدود الهی را رعایت کند و یکی از واجبات رعایت حدود الهی است؛ یعنی من مراقب باشم چه چیز حرام و چه چیز حلال است، چه چیز جایز است و چه چیز جایز نیست. تعدی از آن یعنی اینکه خدا فرموده حجاب واجب است اما من می‌گویم نه، کنار بگذارید، این تعدی از حدود الله می‌شود. پس خود تعدی از حدود الله حرام است.

حال به چه ملاکی حرام است؟ به ملاک ظلم، کسی که از حدود الهی تعدی می‌کند، در این آیه دارد «فقد ظلم نفسه»، ولی با قرائن دیگر و آیات دیگر، ظلم به خدا هم هست. پس در درجه اول ظلم به خودش کرده؛ چون حدود الهی را خدا برای خود بشر و مصالح بشر قرار داده است و اگر تعدی کرد و مثلاً حجاب را رعایت نکرد، اگر ربا خوردن را ترک نکرد، اگر محرمات، دروغ، غیبت، ... انسان هر گناهی که می‌کند در درجه اول ظلم به خودش کرده است. همچنین قرآن می‌گوید شرک نیز ظلم به نفس است: «انکم ظلمتم انفسکم باتخاذکم العجل»^[5]، «ربنا ظلمنا انفسنا»^[6]، «و ما ظلمناهم و لکن ظلموا انفسهم»^[7].

ممکن است گفته شود: درست است که این آیات مربوط به ظلم به نفس است، اما مصادیقش معین شده، تعدی از حدود الله است، یا شرک که آن هم ظلم به نفس است. لذا نمی‌شود بگوئیم فرموده «و من یتعدّ حدود الله فقد ظلم نفسه» این به منزله تعلیل

و ملاک است؛ یعنی یک ملاکی مسلمی است که «الظلم بالنفس حرام»، در شرک هم می‌گوئیم ظلم نفس، «انکم ظلمتم انفسکم باتخاذکم العجل»، لکن غیر از این، از آیات دیگر حرمت مطلق ظلم استفاده می‌شود، مانند:

1. «اما من ظلم فسوف نعذبه ثم یردّ الی ربه فیعذبه عذاباً نكراً»^[8]؛ در این آیه نوالقرنین می‌گوید: در همین دنیا کسی که ظلم کند ما در همین دنیا مجازاتش می‌کنیم و بعد هم که مُرد خدا او را عذاب می‌کند.

2. در آیه دیگر می‌فرماید: «فأنزلنا علی الذین ظلموا رجزاً من السماء»^[9]؛ بر آن کسانی که ظلم می‌کنند یک عذابی از آسمان نازل می‌کنیم.

3. «و اخذنا الذین ظلموا بعذابٍ بئیس بما كانوا یفسقون»^[10]؛ موضوع این آیه «الذین ظلموا» است.

4. «لقد اهلکنا القرون من قبلکم لما ظلموا»^[11]

5. «فبظلمٍ من الذین هادوا حرمانا علیهم طیبات احلّت لهم»^[12]؛ به سبب ظلمی که یهودی‌ها کردند، بخشی از چیزهای پاکیزه را که بر آنها حلال بود حرام نمودیم.

6. «إن الذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً»^[13].

آیات دیگری نیز به صورت کلی ظلم را حرام دانسته است، مانند: «إنه لا یفلح الظالمون»^[14]، «و الله لا یهدی القوم الظالمین»^[15]، «و قد خاب من حمل ظلماً»^[16].

جمع‌بندی

نتیجه آن‌که، یک وقت ممکن است کسی بگوید: مصادیق ظلم در قرآن معین است و یک ظلم خاص مثل کشتن، شرک، خوردن اموال یتامی حرام است. لذا ظلم را خدا در قرآن حرام کرده قبول داریم اما یک مصادیقی دارد. در پاسخ می‌گوئیم اولاً، از آیات متعدد استفاده می‌شود ظلم به نفس حرام است و هر چیزی که مصداق برای ظلم، تعدی و تجاوز باشد، فرد اعلایش شرک است و در مرتبه بعد قتل و خوردن بیت المال و اموال مردم و اختلاس و ... است تا این‌که انسان یک مال کوچکی از شخصی که یتیم هم نیست بدون اجازه‌اش تصرف کند، این هم حرام است.

منتهی این حرمت‌ها مراتب دارد، عنوان ظلم به نفس یکی از ملاکات است، بالاتر از این، خود عنوان ظلم «فقد حمل ظلماً»، «فبظلم من الذین هادوا»، یا «لقد اهلکنا القرون من قبلکم لما ظلموا»^[17]، مطلق ظلم حرام است؛ یعنی در جایی را نداریم که بگوئیم «یصدق علیه الظلم» اما «لیس بحرام»، این ظلم مانعی ندارد، ظلم حرام است و این مستفاد از آیات قرآن است. بنابراین از آیات قرآن استفاده می‌شود که «مطلق الظلم حرام»^[18].

بنابراین یا می‌گوییم از آیات قرآن استفاده می‌کنیم که هر ظلمی حرام است، ظلم به خدا حرام است، ظلم به بشر حرام است، ظلم به حیوانات حرام است، ظلم به خود انسان حرام است، منتهی ظلم فعلی مراد است همان طوری که در ضرر می‌گوئیم ضرر فعلی این هم ظهور در فعلیت دارد، بالفعل یک ظلمی کند مثلاً انگشت خودش را قطع کند بگوید مال خودم هست، این بدن خودم هست و می‌خواهم دستم را قطع کنم، تو حق نداری و این ظلم به خودت هست، ظلم به خودت حرام است، یا این‌که می‌گوییم عنوان ظلم به نفس حرام است.

با توجه به این دو عنوان در قرآن، آیا در ما نحن فیه می‌توان گفت که از بین بردن یک نطفه‌ای که تلقیح شده ظلم به خود آن نطفه است (که مانع می‌شود از این‌که او انسان بشود)، یا ظلم به مادر یا صاحب نطفه، یا ظلم به جامعه است؟ ما گاهی اوقات سقط جنین را در محدوده خود جنین و مادر و پدر بیان می‌کنیم، از جهت دیه همین‌طور است و کسانی که حقوق بر این نطفه دارند همین پدر و مادر هستند، ولی از بین بردن جنین ظلم به جامعه است؛ یعنی شما جامعه بشری را دارید از این محروم می‌کنید و ممکن است این یک انسان بشود و این انسان منشأ برای هزاران کار در جامعه بشود، ممکن است منشأ برای خیلی از کارهای بد هم بشود ولی شما به حسب القوه (یعنی این‌که نطفه قوه انسان شدن دارد[۱])، الآن دارید ظلم می‌کنید و او را از بین می‌برید.

پس ظلم به خود نطفه است، ظلم به والدینش است که به نظر من این مهم‌تر است و ظلم به اجتماع است، مسلم این از موارد حرمت است؛ یعنی ما سقط جنین را به عنوان ظلم می‌گوییم حرام است، این جنین این‌طور نیست که مثل یک آبی انسان در اختیارش هست و دور می‌ریزد این فوقش اسراف باشد، البته اسراف هم ممکن است تحت عنوان ظلم بیاوریم.

یک سخنی در عناوین فقهی وجود دارد که روی آن کار نشده است، مثلاً در باب غنا می‌گوییم غنا به عنوان خودش حرام نیست، به عنوان الفساد یا به عنوان الباطل حرام است؛ یعنی تحت یک عنوان فوقانی می‌رود و اسمش هم گذاشتیم عناوین فوقانی، یک عناوین فوقانی داریم و یک عناوینی تحت اینها قرار می‌گیرد. در بحث فقه هنر گفتم که لازم نیست فقیه بگوید معنای غنا چیست؟ هر چه می‌خواهد باشد (لازم نیست ده دوازده تا تعریف بگوئیم، بعد بگوئیم این تعریف درست است)، غنا تحت عنوان لهُو الحدیث و باطل می‌رود. در یک روایتی از امام هشتم (ع) است که فرمود: اگر حق را یک طرف قرار بدهند و باطل را یک طرف قرار بدهند غنا در باطل قرار می‌گیرد.^[19]

پس باید تمام کارهای اجتهادی را روی عنوان باطل مطرح کنیم، آیا مطلق الباطل حرام است؟ مطلق الفساد حرام است یا نه؟ الآن در اسراف هم همین‌طور است، خود اسراف موضوعیت ندارد و تحت عنوان ظلم قرار می‌گیرد، اسراف ظلم است، حالا ظلم به آن مال است، یک چیزی که ارزش دارد را از بین بردید، ظلم به صاحب مال است، ظلم به اجتماع است، ظلم به خالق آن مال است. مادری که خودش این جنینی که در رحمش هست را از بین می‌برد به خودش ظلم می‌کند، حق ندارد ظلم کند.

لذا من تعبیر به جنایت نکردم؛ چون جنایت یک معنا و بار دیگری دارد و اخص از ظلم است، ما می‌خواهیم بگوئیم ظلم به نفس، الآن یک مادری یا حتی پدری که صاحب نطفه است برود زنش را دکتر ببرد و این دکتر این را سقط جنین کند این مرد به خودش ظلم می‌کند، مادر جنین به خودش ظلم می‌کند، مسلم ظلم به نفس است. بعد نسبت به خود جنین عنوان کلی ظلم صدق می‌کند؛ یعنی شما الآن به این شیء و این موجود ظلم می‌کنید، هر کسی این جنین را از بین ببرد، فرض کنید مادرش خبر نداشته باشد و پدرش هم بی‌خبر باشد و دکتر خبر دارد، او دارد ظلم می‌کند.

بنابراین به نظر می‌رسد هم استدلال به ضرر به حسب ظاهر تمام است و هم استدلال به آیات ظلم که البته آیات ظلم قوی‌تر است. سقط جنین ظلمٌ إما بنحو مطلق بر خود آن جنین، فاعلی که اسقاط می‌کند به او ظلم می‌کند یا مادر یا پدر ظلم به خودشان می‌کنند، با این اسقاط جنین، و ظلم به نفس مسلم حرام است، پس سقط الجنین حتی از بدو تحققش و از بدو شکل‌گیری‌اش طبق این آیات حرام می‌شود.

آیات بعد آیات فساد و افساد است و همچنین آیات خیانت مانند «یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا الله و الرسول و تخونوا اماناتکم»^[20] که ان شاء الله بحث می‌کنیم.

[1] . سوره نساء، آیه 5.

[2] . نکته: نقل می‌کنند که محقق خویی¹ با یکی از علمای اهل سنت درباره تدخین بحث کردند. ایشان همان‌جا این جواب را فرمودند که ضرر تدریجی دلیل بر حرمتش نداریم، بسیاری از اعمال بشر ضرر تدریجی دارد، خواب زیاد، خوردن زیاد، اینها ضرر تدریجی دارد ولی حرام نیست. و حتی گاهی تعبیر می‌کنیم به ضرر استقبالی، یک کاری الآن انجام می‌دهم پنجاه سال دیگر ممکن است ضرر داشته باشد این حرام نیست، ضرری که متعلق برای حرمت است خود شما شنیدید که عناوینی که در ادله احکام واقع شده ظهور در فعلیت دارد؛ یعنی «الضرر الفعلی حرام» اما ضرر تدریجی حرام نیست.

[3] . سوره بقره، آیه 231.

[4] . سوره طلاق، آیه 1.

[5] . سوره بقره، آیه 54.

[6] . سوره اعراف، آیه 23.

[7] . سوره هود، آیه 101.

[8] . سوره کهف، آیه 87.

[9] . سوره بقره، آیه 59.

[10] . سوره اعراف، آیه 165.

[11] . سوره یونس، آیه 13.

[12] . سوره نساء، آیه 160.

[13] . سوره نساء، آیه 10.

[14] . سوره انعام، آیه 21.

[15] . سوره بقره، آیه 258.

[16] . سوره طه، آیه 111.

[17] . سوره یونس، آیه 13.

[18] . نکته: یکی از ادله‌ای که برای حرمت خودکشی می‌توانیم ذکر کنیم همین آیات حرمت ظلم به نفس است؛ زیرا طبق این آیات، ظلم به نفس حرام است و از مصادیق بارز ظلم به نفس خودکشی است.

[19] . «و عَنْهُمْ عَنْ سَهْلٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الرَّيَّانِ عَنْ يُونُسَ قَالَ: سَأَلْتُ الْخُرَّاسَانِيَّ (ع) عَنِ الْغِنَاءِ وَ قُلْتُ: إِنَّ الْعَبَّاسِيَّ ذَكَرَ عَنْكَ أَنَّكَ تُرَخِّصُ فِي الْغِنَاءِ- فَقَالَ كَذَبَ الزُّنْدِيقُ مَا هَكَذَا- قُلْتُ لَهُ سَأَلَنِي عَنِ الْغِنَاءِ- فَقُلْتُ إِنَّ رَجُلًا أَتَى أَبَا جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ- فَسَأَلَهُ عَنِ الْغِنَاءِ- فَقَالَ يَا فُلَانُ إِذَا مَيَّزَ اللَّهُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ- فَأَيْنَ يَكُونُ الْغِنَاءُ- فَقَالَ مَعَ الْبَاطِلِ فَقَالَ قَدْ حَكَمْتَ.» الكافي 6-435-25؛ وسائل الشیعة؛ ج 17، ص: 306، ح 22606-13.

[20] . سوره انفال، آیه 27.